

نوسازی نهادی در پادشاهی‌های سنتی و شکل‌گیری رژیم نئوپاتریمونیاال: تجربه دولت پهلوی اول

حجت کاظمی^۱

استادیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۵/۱۱/۱۶ - تاریخ تصویب: ۹۵/۱۲/۲۰)

چکیده

در این مقاله تلاش می‌شود تا «منطق تکوین» اولین دولت مدرن ایرانی برحسب پویایی برآمده از مواجهه و تلفیق مؤلفه‌های نهادی دولت سنتی ایرانی و ویژگی‌های نهادی دولت مدرن توضیح داده شود، درحالی‌که گروهی در ذیل رویکرد «گسست» با تمرکز بر نهادها و کارکردهای نوسازانه دولت رضاشاهی، آن را دولتی مدرن و دارای تمایز مبنایی با دولت سنتی می‌دانند، گروهی دیگر در ذیل رویکرد «تداوم» این دولت را در ادامه حکمرانی سنتی ایرانی تحلیل می‌کنند. این مقاله با نقد هر دو رویکرد، به اتکای تحلیلی از ماهیت دولت سنتی ایرانی، می‌کوشد تا زمینه‌ای برای فهم ماهیت دولت پهلوی، برحسب تلفیق و هم‌جوشی مؤلفه‌های دولت پاتریمونیاال سنتی، با ابزارها و نهادهای دولت مدرن فراهم آورد. مقاله معتقد است که این همزیستی نهادی اگرچه گسستی بنیادین از دولت پاتریمونیاال سنتی بود و توانست به ضعف ساختاری آن دولت غلبه کند، اما این امر به هزینه تحریف نظام‌مند شکل‌گیری دولت مدرن صورت گرفت؛ تحریفی که متضمن تثبیت نهادها و مناسبات حامی‌پرورانه در متن دولت جدید، تهی شدن این نهادها از استقلال نهادی و بدل شدن آنها به ابزار قدرت شخصی حاکم و خاندان وی بوده است. چنین دولتی در گونه‌شناسی نظریه‌پردازان نئوپاتریمونیاال، نئوپاتریمونیاالیسم نامیده شده است. نویسنده باور دارد توجه به ترکیب نهادی پیچیده این شکل از دولت، به‌عنوان میراث نهادی اولین دولت جدید در ایران از آن جهت اهمیت دارد که سرنوشت سیاست و نیز توسعه در دوران بعد به‌شدت تحت تأثیر آثار بسیار مخرب این میراث بوده است.

واژگان کلیدی

پاتریمونیاالیسم، حامی‌پروری، رژیم پهلوی، میراث نهادی، نوسازی نهادی.

مقدمه

رویکردهای متأخر در مطالعات توسعه سیاسی و اقتصادی، بر اهمیت کلیدی متغیرهای نهادی و به‌ویژه دولت در فرایند توسعه تأکید می‌کنند (نورث و همکاران، ۱۳۹۶؛ عجم اوغلو و رابینسون، ۱۳۹۲؛ اوانز، ۱۳۸۲). در این رویکردها تأکید می‌شود که عملکرد دولت‌ها و ویژگی‌های آنها در موقعیت کنونی به‌نحو مشخصی محصول فرایند شکل‌گیری و تکوین تاریخی آنها است؛ فرایندی که به شکل‌گیری نوعی «میراث نهادی» و باقی ماندن آن برای دوره‌های بعدی منجر می‌شود. چنین میراثی تا حدود زیادی نوع و کیفیت عملکرد دولت (و سایر نهادها) را در دوره‌های بعدی آن جامعه شکل می‌دهد و به‌آسانی تغییر نمی‌کند (پیرسون، ۱۳۹۴). بر طبق ادبیات مذکور، می‌توان گفت که سرشت و سرنوشت سیاست و توسعه در ایران معاصر، به‌شدت تحت تأثیر فرایند و ماهیت تکوین دولت مدرن به‌ویژه در نخستین مراحل آن یعنی عصر پهلوی اول قرار داشته است. پرداختن به چنین موضوعی نیازمند ارائه تحلیلی از ماهیت این دولت براساس روند «منطق تکوین» آن، ابعاد گسست آن از الگوها و نهادهای حکمرانی سنتی ایرانی و در نهایت میراث نهادی برجای‌مانده از آن برای دوره‌های بعد است.

در آثار توصیفی و تحلیلی موجود در مورد دوره پهلوی اول، دو تحلیل اصلی در خصوص ماهیت پهلوی را می‌توان شناسایی کرد: گروه اول دولت پهلوی اول را برحسب نحوه استقرار، نهادهای ایجادشده و کارکردهای آن دولتی مدرن می‌دانند که گسستی از الگوی حکمرانی سنتی پادشاهی ایرانی ایجاد کرده و کارویژه‌هایی مشابه دولت‌های مطلقه اروپایی اجرا کرده است (بشیریه، ۱۳۸۰؛ کارشناس، ۱۳۸۲). گروه دوم، دولت پهلوی اول را برحسب بازتولید ویژگی‌های سنتی دولت خودکامه شرقی تعریف می‌کنند و برحسب «منطق تداوم» آن را بازسازی دولت سنتی در دوران جدید می‌دانند (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۱۷۵-۱۴۵؛ کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۴۴۷-۴۱۷). کاتوزیان به‌نحو صریحی عنوان می‌کند که شکل و ماهیت دولت در ایران جدید اساساً تفاوتی با شکل و ماهیت دولت خودکامه سنتی نداشته است (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۳۶).

مقاله حاضر می‌کوشد تا بر پایه بینشی ملهم از جامعه‌شناسی تاریخی دولت و نهادگرایی تاریخی، ضمن فراتر رفتن از دو نظر اخیر، تحلیلی از ماهیت دولت پهلوی برحسب ترکیب پیچیده عناصر کهنه و نو در ساختار نهادی این دولت ارائه کند. تمرکز به سویه‌های مدرن‌ساز دولت پهلوی اول سبب بی‌توجهی یا کم‌توجهی به حضور قدرتمند و غالب سویه‌های حکمرانی سنتی ایرانی در این دولت و پیامدهای آینده شده است. برای مثال بابی سعید به‌واسطه چنین رویکردی، دولت پهلوی و دولت کمالیستی را در یک سنخ قرار می‌دهد (سعید، ۱۳۷۹: ۸۲)، حال آنکه بدون توجه جدی به تداوم و نقش‌آفرینی نهادها و رویه‌های حکمرانی سنتی در دولت پهلوی، مسیرهای متفاوت طی‌شده در ایران و ترکیه در دوره‌های بعدی قابل

درک نخواهد بود. از سوی دیگر، رویکرد محققانی چون همایون کاتوزیان به‌رغم مدعای «تاریخی» بودن، مبتنی بر درکی ایستا از تاریخ ایران است که در آن از دوران باستان تا امروز، نه الگوی «انقلاب»‌های ایرانی دچار دگرگونی می‌شود و نه منطق و ماهیت دولت و نه الگوی رابطه دولت و جامعه. دلیل چنین خطایی در فهم غیرتاریخی کاتوزیان از ماهیت دولت و جامعه سنتی ایرانی و روابط آنها ریشه دارد که عمیقاً تحت نفوذ رویکرد استبداد شرقی تدوین شده است. چنین برداشتی او را به‌سوی این دیدگاه سوق داده که ساختار دولت نیرومند و خودکامه ایرانی در گذار به عصر مدرن، گسستی ماهوی را تجربه نکرده است. طبیعی است که بر چنین اساسی در دوران معاصر نه الگوی رابطه مبتنی بر «تضاد دولت-ملت» تغییر می‌کند و نه الگوی «انقلاب‌های ایرانی».

در این مقاله تلاش می‌شود تا «منطق تکوین» اولین دولت مدرن ایرانی برحسب پویایی برآمده از مواجهه مؤلفه‌های نهادی دولت سنتی ایرانی و ویژگی‌های نهادی دولت مدرن توضیح داده شود. این مواجهه به تلفیقی به‌غایت پیچیده و البته یگانه از همجوشی عناصر کهنه و نو منجر شده است که در پیوند با یکدیگر، ترکیب خلاقانه‌ای را به‌وجود می‌آورند که نه یکسره سنتی است و نه یکسره مدرن. دولتی که می‌توان به تاسی از افرادی چون ساموئل آیزنشتات و خوان لینز آن را نئوپاتریمونیالیستی خواند. دولت نئوپاتریمونیال، ترکیب ویژه‌ای است که هم ماهیتاً متفاوت از دولت پاتریمونیال سنتی است و هم ماهیتاً متفاوت از دولت مدرن. درک این خاص‌بودگی ماهیت نهادی اولین دولت خارج از مناسبات سنتی ایرانی اهمیت ویژه برای درک تحولات بعدی مرتبط با توسعه سیاسی و اقتصادی جامعه ایرانی دارد. نقطه شروع ما ارائه تحلیلی از ماهیت دولت سنتی ایرانی براساس خوانشی انتقادی از نظریه پاتریمونیالیسم وبری خواهد بود که از سوی مایکل مان ارائه شده است. دلیل اهمیت درک واقعیت این شکل از دولت آن است که مدرن‌سازی ساختار دولتی بر چنین زمینه‌ای استوار شد و مناسبات جدید در تعاملی پیچیده با اساس به‌ارث‌رسیده از گذشته شکل خاص دولت مدرن ایرانی را شکل داد.

تحلیل وبر از ماهیت دولت پاتریمونیال سنتی

بحث وبر در خصوص دولت پاتریمونیال ذیل بحث او در مورد الگوهای سلطه مطرح شده است. در این بین سلطه مبتنی بر سنت اصلی‌ترین شکل تاریخی سلطه در جوامع مقابل مدرن است که یکی از اشکال تاریخی آن، پاتریمونیالیسم (دولت موروثی یا شه‌پدیری) است. واژه پاتریمونیالیسم از واژه patronage اخذ شده که در روم به رابطه‌ای اشاره داشت که بین فردی صاحب قدرت و ثروت (قیم یا حامی) و فردی وابسته برقرار می‌شود که در مقابل حمایت،

وفاداری خود را در خدمت فرد قدرتمند قرار می‌دهد (Pollard, 2015: 253). در تحلیل وبری از سلطه مبتنی بر سنت و عادت، اقتداری که پدر بر اعضای خانواده اعمال می‌کند (پدرسالاری)، در روند شکل‌گیری اجتماعات بزرگ‌تر انسانی و استقرار شکل‌های سازمان‌یافته‌تر سلطه (دولت) در هسته مرکزی روابط اقتدار در جامعه باقی می‌ماند و ماهیت دولت سنتی را تعریف می‌کند. اگر پدرسالاری ساده‌ترین شکل روابط اقتدار در جوامع ماقبل مدرن است، پاتریمونالیسم یا دولت موروثی سازمان‌یافته‌ترین شکل دولت در دوران ماقبل مدرن است. ویژگی معرف دولت پاتریمونیاال از نگاه وبر، اتکای آن به وفاداری شخصی و سیطره مناسبات شخصی بر ساختار دولت است. علاوه بر ویژگی فوق، وبر ویژگی کلیدی نظام پاتریمونیاال را «وجود یک دستگاه اداری و نظامی وابسته به شخص حاکم» می‌داند (وبر، ۱۳۹۳: ۳۶۵-۳۹۲، ۳۶۴ و ۴۱۴). در سایه توانایی حاکم برای شکل دادن به یک دستگاه اداری و نظامی وفادار این امکان برای او فراهم می‌شود خود را از سیطره سنت‌ها و جلب نظر اتباع خارج سازد (همان: ۴۱۰-۴۰۲، ۳۷۱-۳۷۰).

ویژگی اخیر در تحلیل وبری اهمیت بسیاری دارد، به گونه‌ای که ویژگی‌های دیوانسالاری پاتریمونیاال و بوروکراسی مدرن به نقطه اصلی تمایز دولت‌های امپراتوری سنتی و دولت مدرن بدل می‌شود. در مقابل بوروکراسی مدرن که نماد عقلانیت و مناسبات غیرشخصی است، دیوانسالاری پاتریمونیاال با مشخصه‌هایی چون وابستگی به شخص حاکم و ایفای نقش در مقام وسیله برای تأمین «حواجی شخصی سیاسی-اقتصادی» وی، سیطره مناسبات حامی پرورانه و روابط شخصی، قرار داشتن دربار شاهی در مرکزیت دولت و در نهایت فقدان تقسیم کار و رویه‌های تعریف‌شده می‌شد (همان: ۳۶۹-۳۶۶، ۴۰۶-۴۰۵، ۴۱۸-۴۱۷).

در حالی که بسیاری معتقدند در نزد وبر پاتریمونالیسم و فئودالیسم دو شکل سلطه در دوران سنتی بوده (Mann, 1986: 171)، وی معتقد است که مؤلفه‌های تعیین‌بخش پاتریمونالیسم به‌تنوع در همه دولت‌های ماقبل مدرن از جمله دولت‌های فئودالی وجود داشته‌اند (وبر، ۱۳۹۳: ۳۶۹-۳۶۶ و ۳۹۲). تفاوت آنجاست که در جوامع شرقی و غربی، روند تکامل و تحول سلطه پاتریمونیاال در دو مسیر جداگانه حرکت کرده است: «به‌طور کلی دولت موروثی یا به الگوی کلیشه‌ای گرایش دارد یا به الگوی خودکامه. اولی بیشتر مختص مغرب‌زمین و دومی به مقیاس زیاد در مشرق معمول بوده است» (همان: ۴۲۶). به نظر وبر سرنوشت شرق و غرب، برحسب نوع تحول سلطه پاتریمونیاال به‌سوی پراکندگی فئودالی یا تمرکز سلطانیستی تعیین شده است. دولت‌های غربی در فرایند واگذاری زمین در ازای خدمات با تجزیه قدرتی روبه‌رو شدند که نتیجه آن برآمدن قدرت‌های مستقل اشرافی و سرانجام شکل‌گیری نظام حقوق مالکیت و قواعد کنترل‌کننده حاکم در جوامع غربی بود (همان: ۳۷۷، ۳۷۲، ۴۱۴-۴۱۳ و ۴۲۱-۴۱۸ و ۴۲۳).

اما به‌نحوی معکوس حاکمان شرقی موفقیت بسیاری در جلوگیری از تجزیه اقتدار خود در فرایند واگذاری زمین و مناصب داشتند. دلیل مسئله از نگاه وبر عواملی چون ضرورت‌های برآمده از کم‌آبی، ویژگی‌های دین شرقی، هجوم مداوم بیابان‌گردان و مهم‌تر از همه جاری بودن سنت فتوحات نظامی و شکل‌گیری دولت‌های نظامی در شرق می‌باشد. بر پایه این بسترها و شکل‌گیری دولت‌های نظامی خراج‌گیر، حاکمان شرقی این امکان را یافتند تا دستگاه نظامی و اداری قدرتمند شخصی ایجاد کنند. «در مشرق‌زمین مبانی مذهبی و موروثی-نظامی قدرت، که پیوسته فاتحان جدید آن را غصب می‌کنند، روند طبیعی تصاحب و تمرکززدایی را تا حد زیادی متوقف ساخت» (همان: ۴۲۶). با وجود یک دستگاه اداری و نظامی شخص قدرتمند، تمرکزگرایی شرقی و سلطه شخصی حاکم بر همه اتباع تثبیت شد (همان: ۳۲-۳۷۲، ۴۲۵-۴۲۴، ۳۸۹، ۳۹۶ و ۴۰۲). نتیجه چنین قدرتی، عملکرد خودسرانه و خودکامه حاکمان شرقی به‌خصوص حاکمان اسلامی است که وبر از آن تحت عنوان «سلطانیسم» یاد می‌کند که خود برگرفته از عنوان سلطان عثمانی است. وبر در جایی دولت‌های اسلامی را به اتکای داشتن چنین بوروکراسی‌ای، «دولت‌های قوی» می‌خواند (همان: ۴۳۰). همان‌طور که برایان ترنر عنوان می‌کند اگرچه وبر بحث خود در دولت‌های شرقی را بر زمینه متفاوتی از نظریه‌های استبداد شرقی آغاز می‌کند، نتایجی مشابه آنها در تحلیل دولت‌های شرقی و اسلامی می‌گیرد (ترنر، ۱۳۷۹: ۱۳۱-۱۳۰).

تصویر وبری از جوامع شرقی (اسلامی)، جوامعی است با دولتی به‌غایت نیرومند و خودکامه و جامعه‌ای به‌غایت منفعل، فاقد طبقات مستقل و بیگانه به حقوق مالکیت و نظام حقوق و تکالیف پایدار. نتیجه نهایی تحلیلی وبری از تفاوت‌های جامعه شرقی و غربی آن است که بر زمینه تجزیه فئودالی، زمینه‌های ظهور سرمایه‌داری در غرب فراهم می‌شود و بر زمینه‌های خودکامگی دولت‌های نیرومند شرقی، چنین امکانی از دست می‌رود. چنین رویکردی از سوی افرادی چون اینزبرگ (۱۹۹۸) برای تحلیل امپراتوری چین، اینالجت (۱۹۹۲) برای تحلیل امپراتوری عثمانی، اندرسون برای تحلیل عثمانی و ایران و در نهایت اشرف (۱۳۵۹) برای تحلیل پادشاهی ایرانی استفاده شده است. این پژوهشگران بر چنین بستری ناکامی جوامع شرقی در مسیر شکل دادن به سرمایه‌داری، توسعه و دموکراسی را تحلیل می‌کنند.

نظریه دولت پاتریمونیا و وبری و واقعیت تاریخی دولت-جامعه در ایران سنتی

رویکردهای وبری در مورد ماهیت دولت و جامعه شرقی به‌واسطه وجه غیرتاریخی و شرق‌شناسانه آن مورد نقدهای زیادی قرار گرفته‌اند (Curtis, 2009). در جریان احیای جامعه‌شناسی تاریخی در دهه ۸۰، افرادی چون مایکل مان و جوئل میگدال کوشیدند تا ضمن

حفظ چشم‌انداز جاری در سنت وبری، روایت ایستا، شرق‌شناسانه و غیرتاریخی او و پیروان بعدی‌اش را پیرامون دولت قدرتمند و جامعه منفعل شرقی نقد کنند و زمینه را برای ارائه تحلیلی متناسب با واقعیت تاریخی دولت و جامعه شرقی فراهم آورند. (Mann, 1986: 169).

مبنای چنین تحلیلی از ماهیت دولت‌های پاتریمونیا ل شرقی، تمایزی است که مایکل مان میان دو رویه قدرت دولت یعنی قدرت زیرساختی و قدرت استبدادی ترسیم می‌کند. قدرت استبدادی به میزان توانایی دولت برای تصمیم‌گیری و اقدام مستقل از مردم بدون جلب نظر آنها اشاره دارد. در مقابل قدرت زیرساختی به قابلیت و توانایی دولت برای نفوذ در جامعه، اعمال مؤثر حق حاکمیت مطلق خود در مقابل تمام گروه‌های جامعه و در کل محدوده سرزمینی اشاره دارد. در حالی که قدرت نوع اول بر میزان خودسرانگی اعمال قدرت اشاره دارد، نوع دوم قدرت بر مجموعه قابلیت‌های نهادی، فیزیکی و اجتماعی اشاره دارد که می‌تواند زمینه و ابزار لازم را برای تحقق حاکمیت عینی دولت بر کلیه اتباع و محدوده سرزمینی‌اش فراهم آورد. در میان این ابزارها، علاوه بر زیرساخت‌های ارتباطی و انواع و اقسام فناوری‌های ارتقادهنده قابلیت‌های حکمرانی مؤثر، کلیدی‌ترین عامل شکل‌گیری یک دستگاه اداری و نظامی حرفه‌ای است که به دولت اجازه می‌دهد تا ادعای خود برای حاکمیت را به صورت عینی تحقق بخشد. او بر اساس نحوه تلفیق این دو شکل از قدرت و حضور و عدم حضور آنها در دولت‌های مختلف چهار شکل ایده‌آل دولت را در تاریخ جوامع انسانی شناسایی می‌کند:

قدرت استبدادی	قدرت زیرساختی	
	پایین	بالا
پایین	دولت‌های فئودال (اروپای قرون میانه)	دولت‌های دموکراتیک (آمریکا و بریتانیا)
بالا	دولت امپراتوری (امپراتوری چین)	توتالیتر (اقتدارگرا) (اتحاد شوروی)

بر اساس گونه‌شناسی مذکور، مان ضمن آنکه با برداشت وبری از ماهیت دولت فئودال غربی به عنوان دولتی دارای قدرت زیرساختی و استبدادی پایین موافق است، با تحلیل او از ماهیت امپراتوری‌های پاتریمونیا ل شرقی مخالف بوده و معتقد است که اگرچه این دولت‌ها از بعد قدرت استبدادی و خودکامه «قوی» بوده‌اند، برخلاف تفسیر وبری (و تحلیل‌های استبداد شرقی) از ابزارها، سازمان‌ها، فناوری‌ها و توانایی لازم برای تحقق یک قدرت زیرساختی کارآمد بر کنترل بر اتباع و تسلط بر کلیه محدوده سرزمینی برخوردار نبوده‌اند. از این چشم‌انداز امپراتوری‌های شرقی، دولت‌هایی «ضعیف» به‌شمار می‌روند و در روند حکمرانی، اجرای تصمیمات و فراهم آوردن ارتش برای جنگ وابسته به قدرت‌های محلی می‌باشند. تنها در

دوران مدرن است که در سایه رشد اقتصاد پولی سرمایه‌داری، امکان شکل دادن به ارتش‌های حرفه‌ای و دستگاه بوروکراسی توسط دولت‌های مطلقه اروپایی فراهم آمد. علاوه بر تنها با وجود رشد فناوری‌های ارتباطی (راه‌ها، راه‌آهن و...)، تبلیغاتی (کتاب چاپی، روزنامه‌ها، آموزش عمومی، رادیو و تلویزیون) و تکنیک‌های نظارتی (زندان، شنود و کنترل همه‌جانبه فعالیت‌ها) بستر لازم برای تحقق واقعی لویاتان‌ها بزی فراهم شد (Mann, 1992: 5-11; Mann, 1986: 169-170). به عبارت دیگر خطای وبر (و تحلیل‌های استبداد شرقی) ناشی از تسری قابلیت‌های انحصاری دولت مدرن، به دولت‌های ماقبل مدرن است، حال آنکه جهت‌گیری اساسی جامعه‌شناسی وبری بر تمایز ذاتی این دو شکل سلطه تاکید می‌کند.^۱ در نبود چنین قدرت ساختاری‌ای مان اشاره می‌کند در دنیای واقعی برخلاف ادعاهای ایدئولوژیک مطرح در دنیای مقابل مدرن، کنترل واقعی دولت‌های امپراتوری بر قلمروشان ماهیتی فدرال، سست و به شدت شکننده و مستعد انشقاق داشت (Mann, 1986: 170). رویه دیگر ضعف دولت، ساختار «شبکه‌ای»، «متکثر» و «قوی» جوامع شرقی است که تصور شرق‌شناسانه از جامعه شرقی به عنوان توده‌ای بی‌شکل، منفعل و فاقد توانایی مقاومت را رد می‌کند. همانطور که افرادی چون جان فرینوال، گونار میردال و جوئل میگدال عنوان می‌کنند جوامع سنتی باید به واسطه سرشت وفاداری‌ها و گروه‌بندی‌های متنوع، هم بسته و پراکنده آنها باید همچون «زنجیره‌ای از شبکه‌های قدرت اجتماعی متداخل و متقاطع» شوند که روابط پیچیده و پویایی با قدرت سیاسی داشته‌اند (Mathee, 1999: 61-63؛ میگدال، ۱۳۹۵).

اگر بخواهیم مصداقی عینی برای تحلیل مان از دولت‌های امپراتوری سنتی بیابیم، شاید یکی از بهترین نمونه‌ها، ایران باشد. رودی متی در دو اثر خود در خصوص دولت صفوی (۱۳۹۳ و ۱۹۹۹) در پی تحلیلی از ماهیت دولت ایرانی براساس خوانش مان از وبر بوده است. وی عنوان می‌کند که اگرچه دولت سنتی ایرانی، بسیاری از ویژگی‌های مورد اشاره وبر در خصوص دولت پاتریمونیال (عملکرد خودسرانه، مبتنی بر مناسبات موروثی و خاندان‌سالارانه، مرکزیت دربار، سیطره مناسبات شخصی و حامی‌پرورانه، اتکای شایان توجه آن به بحث فتوحات و خراج‌گیری، پرداخت هزینه خدمات کارگزاران و امرا از طریق واگذاری زمین) را دارا بود، اما به لحاظ دسترسی به قدرت زیرساختی برای تحمیل اراده خودکامه‌اش به جامعه با محدودیت‌های بسیاری روبه‌رو بود. ضعف مالی دولت در اثر نبود قدرت زیرساختی جمع‌آوری مالیات، اتکای بسیار زیاد ارتش پادشاهی به نیروهای قبایلی، نبود ابزارهای تکنولوژیک و زیرساختی ارتباطی و نظارتی و نهایتاً نبود بستر لازم برای شکل دادن به دستگاه

۱. حتی در خصوص دولت‌های مدرن نیز، همان‌طور که جوئل میگدال می‌گوید با وجود فراهم بودن ابزارهای تحقق دولت مدرن، شاهد تفاوت شدید دولت‌های مدرن در عینیت بخشیدن به چنین قدرت بالقوه‌ای هستیم.

نظامی اداری وسیع در کنار یکدیگر، قدرت زیرساختی اندکی را برای دولت ایرانی ایجاد می‌کرد. از سوی دیگر، ترکیبی از موانع جغرافیایی، محدودیت دسترسی‌ها، تعدد شکاف‌های اجتماعی شکل‌دهنده به هویت‌های گروهی و محلی عملاً محدودیت‌های جدی برای کنترل جامعه و عملکرد خودسرانه آن ایجاد می‌کرد (متی، ۱۳۹۳: ۳۴-۲۵؛ آپتون، ۱۳۵۸).

در این بین نقش‌آفرینی فوق‌العاده عنصر ایلی در تاریخ ایران پدیده‌ای است که هم در شکل دادن به چرخه‌های تمرکزگرایی-تمرکززدایی و هم در کاهش توان و قابلیت حکومت مرکزی برای کنترل مجموعه سرزمینی‌اش نقشی کلیدی داشته است. متی در یک نتیجه‌گیری مهم عنوان می‌کند: «هنگامی که این منابع قالبی را با اسناد واقع‌بینانه مقایسه می‌کنیم و کشور را در بستر اقلیمی و سیاسی-تاریخی متناسب قرار می‌دهیم، تصویر متفاوتی پیدا می‌شود: دولتی حداقلی در لباس مبدل حکومت مطلقه، دارای جناح‌های گوناگون، ناتوان در گردآوری اطلاعات، وابسته به نیروهای عشایری دمدمی مزاج برای حمایت نظامی و ناچار به مذاکره با خیل گروه‌های اجتماعی بر سر قدرت و اختیارات. مقام شاه ابهت داشت و ایدئولوژی صفوی نیروی قاهری بود ولی مطلقیت حکومت نسبی و تمرکز در بهترین حالت ناهم‌تراز بود» (متی، ۱۳۹۳: ۲۵). شواهد تاریخی متعددی در دوره‌های سلجوقی (لمبتون، ۱۳۷۲: ۱۸-۱۷)، ایلخانی (پتروشفسکی، ۱۳۴۴، ج ۱: ۹۲-۹۱) و قاجاری (کرزن، ۱۳۷۳، ج ۱: ۵۷۰-۵۶۵؛ آبراهامیان، ۱۳۹۳) چنین ارزیابی‌ای را تأیید می‌کند.

از همین روست که لمبتون تناقضی را در ماهیت پادشاهی ایرانی شناسایی می‌کند، «مطلقه بودن در عین ضعف سلطنت» وی می‌گوید: «حکومت شاه مطلقه بود. مع‌هذا در این میان برای قدرت وی هیچ نوع اساس برجسته اقتصادی و نظامی وجود نداشت. ضعف سلطنت چندبعدی بود» (لمبتون، ۱۳۶۳: ۱۸۷). این دولت اگرچه به واسطه شخص‌محوری، تلقی دولت به‌عنوان ملک شخصی، خاندان‌سالاری، شکل دادن به دستگاه اداری مبتنی بر مناسبات شخصی و غلبه مناسبات حامی‌پرورانه در روابط حاکم و زیردستان، یک دولت مبتنی بر مناسبات پاتریمونیال بود، برخلاف تصویر کلیشه‌ای شرق‌شناسانه، به واسطه فقدان قدرت زیرساختی قابل ملاحظه و نیز بستر جغرافیایی و اجتماعی اعمال قدرت از توان و قابلیت اندکی برای اعمال حاکمیت برخوردار بود. در سوی دیگر قصه هم جامعه ایران، نه جامعه بی‌شکل و منفعل، بلکه جامعه پیچیده و نیرومند بوده است که در عین پراکندگی جغرافیایی و دسترسی پذیری محدود، به واسطه تعلقات ایلیاتی (تاپر، ۱۳۸۴: ۴۰۴-۴۰۱)، صنفی (مارتین، ۱۳۹۰) و مذهبی (الگار، ۱۳۶۹) از توان بسیاری برای مقاومت و بده و بستان با دولت برخوردار بود. دولت نیز در این میان صرفاً نه به اتکای قدرت سرکوبگرایی خود، بلکه از طریق مجموعه‌ای متنوع از راهبردهای مناسب با مناسبات پاتریمونیال، کنترل‌شکننده خود را بر محیط پیرامونی حفظ

می‌کرد. راهبردهای ظریف و هوشمندانه‌ای که میگدال از آنها تحت عنوان «سیاست بقا» یاد می‌کند (میگدال، ۱۳۹۵).

دولت پاتریمونیال سنتی و مواجهه با عصر جدید: شکل‌گیری الگوی دولت نئوپاتریمونیال

سرنوشت پادشاهی‌های سنتی در مواجهه با عصر جدید و فرایندهای مدرن‌سازی دولت چه بود؟ ظاهراً پاسخ اول آن است که در چنین مواجهه‌ای دولت‌های سنتی فرو پاشیدند و به پدیده‌هایی تاریخی بدل شدند. از این رو برای عمده‌محققان، شرح وبر از دولت پاتریمونیال، تحلیلی از دولت ماقبل مدرن تلقی می‌شد که با استقرار دولت مدرن، مابه‌ازایی در عصر جدید ندارد. ولی در نیمه دوم قرن بیستم و به‌ویژه پس از تحقق فرایند استعمارزدایی توجیهات به‌سوی شکلی از دولت جهان‌سومی جلب شد که نشانه‌های روشنی از تداوم الگوی حکمرانی پاتریمونیال در عین گسست از این نمونه‌های سنتی را به نمایش می‌گذاشت. تلاش برای مفهوم‌بندی این نوع یگانه دولت جهان‌سومی از سوی نظریه‌پردازان نئوبری چون گانتز راث، ساموئل آیزنشتات و خوان لینز، به شکل‌گیری نظریه دولت نئوپاتریمونیال منجر شد.

عناصر کلیدی راه‌یافته از الگوهای حکمرانی سنتی به دولت نئوپاتریمونیال، شامل مؤلفه‌هایی چون شخص‌محوری، خاندان‌سالاری و سیطره مناسبات حامی‌پرورانه است. همه ساختارها حول شخص حاکم و خاندان و وفاداران وی شکل گرفته است. دستگاه‌های دولتی و خزانه همچون ابزار تمتع شخصی حاکم و خاندان او عمل می‌کند. الگوی وفاداری در این دولت‌ها مبتنی بر ترکیب جالبی از فساد به معنی استفاده بدون محدودیت شخص حاکم و نخبگان وابسته به وی از منابع عمومی، بهره‌مندی مادی وفاداران از شخص حاکم و نیز هراس از مجازات استوار است (Sandbrook, 1985:89; Therkildsen, 2005: 35-36). اما دولت‌های نئوپاتریمونیال برحسب ویژگی‌های دیگر از نمونه‌های کلاسیک جدا می‌شود. آنها فاقد هویت ایدئولوژیک قدرتمندی هستند، با تضعیف نقش سنت‌ها و عناصر دینی در مشروعیت‌بخشی به دولت، نقش دوگانه پاداش-سرکوب در تضمین وفاداری‌ها و ثبات حکومت افزایش می‌یابد (شهابی و لینز، ۱۳۸۵: ۲۱-۲۲؛ همچنین، Linz & Stepan, 1996: 53; Theobald, 1982: 248-249) البته همان‌طور که لینز می‌گوید، تلاش برای نوعی ایدئولوژی‌سازی مبتنی بر ترکیبی از الگوهای سنتی وفاداری، نوسازی و ناسیونالیسم در آنها دیده می‌شود (Sandbrook, 1985: 83).

از چشم‌انداز نهادی نکته کلیدی در تلفیق عناصر حکمرانی کهنه و نو، شکل‌گیری نوعی همجوشی نهادی است که به «منطق تکوین» دولت مدرن در جوامع دارای سابقه دولت‌های امپراتوری بدل می‌شود. در این وضعیت، نهادها، سازوکارها و رویه‌های حکمرانی پاتریمونیال سنتی با ابزارها، نهادها و الگوهای حکمرانی مدرن به‌نوعی بده و بستان دست می‌زنند. چنین

تلفیقی، یک تلفیق ساده نیست؛ بلکه تلفیق دو دسته از نهادها و شیوه‌های حکمرانی متعلق به دو دوران متفاوت است که ترکیبی ویژه را به وجود آورد که نه سنتی و نه مدرن است. در چنین وضعیتی، ویژگی‌های دولت مدرن و ابزارهای آن در زمینه و بستر ویژگی‌های تداوم‌یافته از حکمرانی پاتریمونیا ل سنتی (شخص‌محوری، خاندان‌سالاری و مناسبات حامی‌پرورانه) به کار می‌رود. با قرار گرفتن ابزارهای تکنولوژیک و نهادهای بوروکراتیک، نظامی و امنیتی و نیز سازوکارهای حکمرانی مدرن در اختیار دولت سنتی، این دولت بر محدودیت‌ها و ضعف‌های سنتی خود غلبه می‌کند. در عین حال این ابزارها و نهادها از طریق رسوخ مناسبات حامی‌پرورانه پاتریمونیا ل، استقلال نهادی خود را از دست می‌دهند و به ابزار قدرت شخصی حاکم، خاندان و کارگزاران وفادار او بدل می‌شوند و از آنها به نفع حفظ و بازتولید قدرت شخصی و دودمان و حلقه محدود وفاداران استفاده می‌شود (Roth, 1968:194-206; Eisenstadt, 1973; O'Donnel, 1996:40-41; Bratton & Van de Walle, 1994:453-489)

نتیجه شکل‌گیری تلفیقی جالب دو دسته از نهادها و سازوکارهای حکمرانی است که در تحلیل کلاسیک و بری اساساً در تعارض با یکدیگر قرار دارند، ولی در اینجا در کنار هم، یکدیگر را تقویت می‌کنند. دولت‌های سنتی از رهگذر نوسازی نهادی و به‌کارگیری، به محدودیت‌های سنتی خود غلبه می‌کنند و قابلیت‌های خود را به‌نحو بی‌سابقه‌ای افزایش می‌دهند. از سوی دیگر، ویژگی‌ها و مناسبات خود را به درون ساختارهای جدید رسوخ داده و سرشتی پاتریمونیا لیستی به آنها می‌دهند. هشام شرابی از چنین وضعیتی تحت عنوان، «تغییرات تحریف‌شده» یاد می‌کند (شرابی، ۱۳۹۵). این امر از طریق بسط و تثبیت سازوکارهای حامی‌پرورانه پاتریمونیا ل در متن و ساخت نهادهای جدید بوروکراتیک-نظامی و همچنین مناسبات کلیت ساخت دولتی و طبقات اجتماعی تحقق می‌یابد.

دولت پهلوی، نوسازی ساختار دولت و گسست از الگوی دولت پاتریمونیا ل سنتی

استقرار دولت پهلوی به‌عنوان اولین دولت مدرن خارج از مناسبات قبایلی مسلط بر سده‌های میانه، گسستی آشکار از وضعیت ضعف ساختاری دولت پاتریمونیا ل سنتی و آغاز فرایند ارتقای قابلیت‌ها و توان زیرساختی دولت در ایران بود. این دولت برآمده از کودتا و به سیاق بسیاری از دولت‌های اقتدارگرای نوساز جهان سومی، محصول ائتلافی از نخبگان نظامی و روشنفکران نوگرای سرخورده از کارایی الگوهای دموکراتیک بود. الگویی که برای اولین بار مارکس در تجربه کودتای ناپلئون سوم آن را تحلیل کرده بود (مارکس، ۱۳۸۰: ۵۱-۳۳). دولت برآمده از این ائتلاف با استقلال از طبقات می‌کوشید تا ضمن تقویت ساختار دولتی و از میان برداشتن طبقات و نیروهای بی‌ثبات ساز و مخالف نوسازی، نوعی نوسازی از بالا را تحقق بخشد (هاتیگتون، ۱۳۷۵: ۲۸۴-۲۸۷؛ بدیع، ۱۳۸۳: ۵۱).

روشنفکرانی که در صعود رضاخان به قدرت او را یاری کردند، پس از استقرار دولت، به طراحان و مجریان برنامه‌نوسازی بدل شدند. این برنامه‌نوسازی شباهت‌های مشخصی با کارویژه‌های اجراشده از سوی دولت‌های مطلقه اروپایی دارد (پوچی، ۱۳۷۷: ۴۱-۳۹، ۱۳۰-۱۰۳؛ بوردیو، ۱۳۸۱: ۱۷۹-۱۳۲). این برنامه‌نوسازی دامنه‌ وسیعی از اقداماتی چون سرکوب نیروهای ایللیاتی و از میان بردن قدرت‌های محلی (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: ۷۲-۷۱، Cronin, 2007: 40-72)، سکولار کردن ساخت قدرت و سرکوب نهادهای دینی (Akhavi, 1980, Azimi, 2008: 71-72)، برقراری بوروکراسی سراسری، ایجاد ارتش مدرن سراسری و استقرار نظام وظیفه، ایجاد نظام قضایی جدید و گذار از پراکندگی سیستم قضایی سنتی، ایجاد وحدت پولی و مالی، شکل دادن به سیستم‌های آمارگیری و ثبت و اسناد، به‌وجود آوردن سیستم کنترل و سازماندهی سراسری مبتنی بر اطلاعات، ایجاد نظام آموزشی جدید، ترویج ملی‌گرایی و اقدام در راستای ملت‌سازی را شامل می‌شد (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۸۵-۱۶۹؛ باریز، ۱۳۶۳: ۹۶-۹۲ و ۱۷۷-۱۷۶؛ Banani, 1961). این روندها مشابه همان کاری بود که دولت آتاتورک در ترکیه به انجام رساند و موجب شد بسیاری از محققان دولت پهلوی و دولت آتاتورک را گسستی ریشه‌ای از الگوی حکمرانی سنتی و پیش‌قراول دولت‌های مدرن در خاورمیانه بدانند.

دولت پهلوی و تداوم ویژگی‌های دولت پاتریمونیال سنتی در بستر جدید

اما این تنها یک طرف ماجراست و تمرکز بر آن سبب بی‌توجهی برخی ویژگی‌هایی می‌شود که از یک سو نشان‌دهنده تداوم ویژگی‌های دولت پاتریمونیال سنتی ایران در ساخت جدید می‌شود و از سوی دیگر، دولت پهلوی را با ویژگی‌های متفاوت از دولت آتاتورک مشخص می‌کند؛ ویژگی‌هایی که به تدریج از حاشیه به متن دولت جدید آمدند و بر آنها مسلط شدند. این بده و بستان دوطرفه، ترکیب نهادی ویژه‌ای را به‌وجود آورد که نه با دولت پاتریمونیال سنتی یکسان است و نه با دولت مدرن؛ ترکیبی ویژه و جالب که میراث نهادی آن برای دوره‌های تاریخ ایران برجای ماند و سرنوشت توسعه در دو بعد اقتصادی و سیاسی آن را به شدت تحت تأثیر قرار داد. در زیر به ویژگی‌های چنین ترکیبی می‌پردازیم.

۱. اقتدارگرایی شخص‌مدار و بهره‌برداری خودسرانه از منابع عمومی

فرایند منتهی به شکل‌گیری و استقرار یک حکومت شخص‌مدار در دوره رضاشاهی مقوله‌ای شناخته‌شده است؛ روندی که از طریق حذف چهره‌های مستقل‌تر نخبگان و روشنفکران و جایگزینی آنها با افرادی مطیع و منفعل صورت گرفت و شخص‌مداری و خودکامگی را به عنصر معرف این رژیم بدل کرد (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۴۲۴-۴۱۸). این الگوی شخص‌مدار به‌نحو مشخصی با تمایل حاکمان سنتی برای انباشت ثروت از طرق مختلف و همچنین تلقی بودجه

و اموال دولتی به‌عنوان اموال شخصی درهم‌تنیده است، تمایلی که به حد اعلی در رضاخان وجود داشت و سبب شد تا از طریق ترکیبی از غضب و خریداری رضاشاه طی کمتر از ۱۶ سال ۱۰ درصد زمین‌های کشاورزی در اختیار بگیرد (تقی‌زاده، ۱۳۷۱: ۳۶۵؛ سپهر‌گرگانی، ۱۳۹۴). در فرایند انباشت ثروت، رضاشاه «فرقی بین حساب خود [بودجه دربار] و حساب ارتش [بودجه ارتش] قائل نمی‌شد و این دو را یکی می‌دانست» (کرونین، ۱۳۷۷: ۲۲۰). مجید، براساس اسناد وزارت خارجه آمریکا به‌صورت مفصل، ابعاد استفاده شخصی از درآمدهای نفتی، افزایش جواهرات سلطنتی و نیز ایجاد حساب‌های بانکی در خارج از کشور را نشان می‌دهد (مجید، ۱۳۸۹).

بعضاً در تحلیل‌ها تمایل به ثروت‌اندوزی ناشی از خلق شخصی حاکم و برخاستن او از طبقات پایین دانسته می‌شود (شهابی و لیز، ۱۳۸۰: ۴۴-۴۳). در مورد رضاخان اگرچه این بعد شخصی و روانی انکارشدنی نیست، از سوی دیگر باید توجه کرد که چنین اقدامی دارای تئیدگی کلیدی با شیوه حکمرانی در یک رژیم نئوپاتریمونیا و اهمیت ارائه پاداش‌های مالی برای خرید وفاداری افراد است. در حقیقت مطابق الگوی شناخته‌شده حکمرانی پاتریمونیا، توانایی مالی به شخص حاکم و خاندان او اجازه می‌داد تا به‌جای اتکا به سازمان دولت و نیروهای اجتماعی، در موقع لزوم دست به خرید وفاداری و دست‌آموز کردن افراد بزنند. کارایی این موضوع در تجربه سیاسی سال‌های پس از شهریور ۲۰ آشکار شد.

۲. ظهور دربار به‌عنوان نهاد محوری دولت

یکی از ویژگی‌های حکمرانی پاتریمونیا، موقعیت کلیدی خاندان و وفاداران به حاکم در این نظام است. این مسئله در جایگاه کلیدی دربار تعریف می‌شود. در پادشاهی سنتی ایرانی نیز دربار در قلب سازمان حکومت قرار داشت (فوربز مانت، ۱۳۹۰)، درحالی‌که قانون اساسی مشروطه مطابق الگوی مدرن مشروطه سلطنتی، نقش دربار را به سطحی تشریفاتی بدل کرده بود، هیچ چیز بیش از برآمدن دربار به‌عنوان نهاد کلیدی دولت پهلوی و سازمان‌یابی نهادهای مدرن دولت حول آن نشان‌دهنده تلفیق کهنه و نو در ساخت دولت جدید نیست. این فرایند به‌نحو مشخصی با مدیریت عبدالحسین تیمورتاش در مقام وزیر دربار صورت گرفت. او موفق شد تا این نهاد را به عنصر محوری و قوه عاقله دولت نوظهور بدل سازد (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۷۹: ۹؛ فون بلوشر، ۱۳۶۳: ۱۹۸). در اینجا ترکیب شخصی محوری و موقعیت کلیدی دربار (دو ویژگی به‌ارث‌رسیده از حکمرانی سنتی) عملاً نهادهای دولتی مدرن شامل ارتش، بوروکراسی، عدلیه، پلیس مخفی و... را تحت سیطره خود قرار می‌دهد و آنها را همچون ابزاری برای تحقق میل شخصی حاکم و خاندان او بدل می‌کند.

آشکار است که این فرایندها به‌نحو مشخصی با مقولهٔ ثروت‌اندوزی شخصی ارتباط دارد. ثروت‌اندوزی به شاه و خاندان او اجازه می‌دهد که از توان بالایی برای خرید وفاداری و غالب ساختن مناسبات حامی‌پرورانه به ساخت دولتی داشته باشند. در عین آنکه سیطره بر دستگاه دولتی نیز مکمل توان آنها برای اعطای پست‌ها و موقعیت‌ها به وفاداران می‌شود. همهٔ اینها به معنای فراتر رفتن نهاد دربار از نهادی صرفاً تشریفاتی و بدل شدن آن به نهادی اقتصادی-سیاسی بود که در هستهٔ مرکزی سیاست ایران قرار داشت و پیوند با آن به معنای حضور و موفقیت در صحنهٔ سیاسی و اقتصادی نیز بود. اهمیت کلیدی چنین تحولی در ساخت نهادی دولت برای سرنوشت سیاست ایران در سال‌های بعد بسیار حیاتی است.

۳. نهادهای مدرن حکمرانی در مقام ابزار تحکیم قدرت شاه و دربار

همهٔ فرایندهای مذکور یک نتیجهٔ کلیدی برای ساخت دولتی در پی دارند: از میان رفتن استقلال نهادی و معیارهای حرفه‌ای نهادهای برآمده از دولت-ملت سازی مدرن و بدل شدن آنها به ابزار شخص حاکم و خاندان او (شهابی و لینز، ۱۳۸۰: ۳۵-۲۸). این امر از طریق تثبیت مناسبات حامی‌پرورانه‌ای صورت می‌گیرد که با روح دولت مدرن و بوروکراسی عقلایی آن در تعارض است. نتیجهٔ این تحول کلیدی، دستیابی حاکم به توانی فوق‌العاده برای تحقق منویات شخصی خود و خانواده‌اش است؛ توانایی و قابلیت‌هایی که به‌هیچ‌وجه در اختیار حکمران سنتی قرار نداشت. ارتش اصلی‌ترین نهاد مدرنی است که با این تجربه روبه‌رو شد، چراکه ارتش از ابتدا تا انتهای حکومت پهلوی اصلی‌ترین نهاد مورد اتکای دربار باقی ماند (هالیدی، ۱۳۵۸: ۷۳-۷۲). این پیوند مشابه پیوندی است که ارتش ترکیه و نهاد جمهوریت لائیک در ترکیه برقرار می‌کند، با این تفاوت که پیوند ارتش و دربار در ایران پیوندی شخصی و مبتنی بر الگوی حامی‌پروری بود؛ حال آنکه رابطهٔ ارتش و نظام لائیک در ترکیه خصلتی عمیقاً نهادی داشت که پس از مرگ شخص آتاتورک نیز ادامه یافت. فقدان محبوبیت مردمی، ضعف پیوندهای اجتماعی و تهی شدن ارتش از سیاست در ایران (کرونین، ۱۳۷۷: ۳۹۶-۳۷۱) موجب اتکای بیشتر آن به شاه و بدل شدن آن به زائده‌ای از دربار شد (توفیق، ۱۳۸۵: ۱۰۳-۱۰۲). همان‌طور که هالیدی عنوان می‌کند که ارتش پهلوی به‌واسطهٔ ترکیب ساختاری به‌شدت مدرن در عین وفاداری تقریباً مطلق به دربار شاهی، نمونه‌ای استثنایی در جهان سوم به‌شمار می‌رفت (هالیدی، ۱۳۵۸: ۸۲-۷۲).

نهاد کلیدی دیگری که می‌تواند به‌عنوان نهاد هدف در تشکیل و تقویت روابط حامی‌پرورانه در نظام نئوپاتریمونیال قرار گیرد، بوروکراسی است (Peters, 2002:196-200) همان‌طور که گفته شد، دستگاه اداری-دیوانی دولت سنتی ایرانی دارای ویژگی‌های تام و تمام دستگاه بوروکراسی پاتریمونیال بود (Shekholeslami:1978). گسترش بوروکراسی مطابق کارویژه‌های مدرن خود؛ ضمن آنکه قرار بود تا تأمین‌کنندهٔ کنترل مرکزی بر اتباع و مناطق

پیرامونی باشد، می‌بایست این کنترل را در راستای کنترل شخصی و خاندانی پهلوی تحقق بخشید. برای این کار بوروکراسی ضمن اتخاذ رویه‌های حرفه‌ای جدید، می‌بایست از طریق درونی ساختن مناسبات حامی‌پرورانه، به ابزاری برای شاه و دربار بدل شود. این درونی‌سازی از طریق انتصاب وفاداران به پست‌های کلیدی و همچنین جذب بسیاری از قدرتمندان محلی و نخبگان وفادار در ساخت بوروکراسی تحقق یافت (توفیق، ۱۳۸۵: ۱۰۹). این تحول هم به معنای خرید وفاداری برای دولت جدید از طریق اعطای موقعیت بود و از سوی دیگر قدرت و نفوذ شاه و دربار را از طریق سازوکارهای حامی‌پرورانه تثبیت می‌کرد.

۴. روابط حامی‌پرورانه میان نخبگان و طبقات اجتماعی با شاه و دربار

رابطه حامی‌پرورانه میان حاکم و اتباع ویژگی محوری دولت پاتریمونیل سنتی است؛ ویژگی‌ای که در الگوی دولت نئوپاتریمونیل ادامه می‌یابد و محملی برای بدل کردن نهادهای مدرن حکمرانی، به ابزار دست حاکم و خاندان اوست. عنصر مقوم حامی‌پروری نیز هراس از مغضوب شدن و نیز ترس از محرومیت‌هایی است که در صورت تردید در وفاداری به شخص حاکم و دودمان وی بر فرد وارد خواهد شد. روی آوردن به سیاست پاداش-سرکوب به‌عنوان روح حامی‌پروری نمایانگر محرومیت رژیم نئوپاتریمونیل از پایگاه‌های جدی اجتماعی و نیز ناتوانی در جلب حمایت از طریق ایدئولوژی یا کاریزمای شخصیتی است.

حامی‌پروری دولت رضاشاهی، تجربه مهمی است که به تدریج به الگوی مسلط در رابطه شاه و نهاد دربار با نخبگان حکومتی، سران نیروهای نظامی، کارگزاران و نیز برخی از گروه‌های اجتماعی مانند بخش‌هایی از نخبگان زمین‌دار، بازرگانان عمده و... بدل شد. حامی‌پروری در قبال مجموعه نخبگان دست‌اندرکار در نهادهای عمده در ارتش، دولت و بوروکراسی و نیز نخبگان محلی از طریق اعطای مقامات و پست‌ها در قالب عنایت شخصی شاه، اعطای زمین و سهام شرکت‌های صنعتی تازه‌تأسیس، اعطای انحصارات و امتیازهای ویژه به افراد دارای وابستگی به دربار و نیز مسئولان، چشم‌پوشی از استفاده‌های شخصی و فسادهای مقامات به‌ویژه ارتشی‌ها در حوزه تحت کنترل و... صورت می‌گرفت. سویی دیگر این قصه تلاش برای جلب و خرید وفاداری بخش محدودی از گروه‌های اجتماعی شامل زمین‌داران قدرتمند (غنی، ۱۳۷۷) و بازرگانان عمده‌ای بود که در قبال دریافت مزایایی چون زمین، پست، فرصت‌های اقتصادی و...، وفاداری خود به حکومت را ابراز و پیوندی ارگانیک با آن برقرار کردند. از نتایج این پیوند حامی‌پرورانه آن بود که دولت رضاشاه هیچ تعرضی به نهاد زمین‌داری و الگوی روابط ارباب رعیتی نکرد و اتفاقاً بزرگ‌زمین‌داری در این دوره رشد شایان ملاحظه‌ای پیدا کرد (هالیدی، ۱۳۵۸: ۳۲-۳۱؛ فوران، ۱۳۸۰: ۳۴۲). در بخش تجاری نیز درحالی‌که بخش عمومی اصناف و تجار خرده‌پا تضعیف شدند، گروه محدودی از بازرگانان به یمن پیوند با

دربار و بهره‌گیری از فرصت‌های انحصاری واردات، ثروت زیادی انباشت کردند (فوران، ۱۳۸۰: ۳۵۶-۳۵۳). در روند نوسازی صنعتی، این رویکرد به محملی برای بهره‌برداری رانتی خاندان سلطنتی و شبکه‌های شکل‌گرفته پیرامون آن بدل شد.

نتیجه و فراورده سیطره این مناسبات حامی‌پرورانه، شکل‌گیری شبکه‌ای کوچک از فرادستان سیاسی و اقتصادی بود که در مرکزیت آن شاه و خاندان او قرار داشت و در لایه‌های دیگر آن امرای ارتش، سران بوروکراسی دولتی، بازرگانان و زمین‌داران عمده‌ای سازمان یافته بودند. این گروه ذیل مناسبات حامی‌پرورانه هم تافته‌ای از قدرت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را به وجود آورده بودند که به‌رغم کوچک بودن، به اتکای قدرت خود در آستانه شهریور ۲۰ سررشته امور را در کشور را در دست داشت و به «هزار فامیل» شهره بودند (شعبانی، ۱۳۵۹). شبکه قدرتمندی که انباشت فوق‌العاده ثروت در دست آن به هزینه نابرابری گسترده‌ای در ایران صورت گرفته بود و دوقطبی عمیقی را در کشور به وجود آورده بود (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۱۴-۲۱۰؛ میلانی، ۱۳۸۱: ۸۲-۸۱؛ عظیمی، ۱۳۷۱).

۵. تخریب جامعه مدنی و سیاست‌زدایی از جامعه

اگر حامی‌پروری و اعطای امتیاز به وفاداران، یک روی سکه مواجهه دولت‌های پاتریمونیا و نئوپاتریمونیا است، روی دیگر این سکه سیاست هراس‌افکنی در مخالفان و نیروهای مستقل است. آشکار است که رضاشاه به‌هیچ‌وجه تلقی خوبی از نهادهای مدنی و دموکراتیک نداشت. از این‌رو نهادهای مدنی و مستقل به سرعت سرکوب شدند و نهادهای دولت مشروطه نیز از محتوای خود تهی شدند (رضاشاه پهلوی، بی‌تا؛ Azimi, 2008: 75-76). سویی دیگر این سیاست هراس‌افکنی، مواجهه‌ای تند و خشن با چهره‌های مخالف مذهبی، ایلی، زمین‌داران و البته رجال ملی بود که با مرگ، تبعید، عصب‌اموال و خانه‌نشینی روبه‌رو شدند. فراورده نهادی این وضعیت تخریب شدید جامعه مدنی، تضعیف گروه‌های بالقوه مخالف و از میان برداشتن شخصیت‌های نیرومند بود (Linz & Stepan, 1996: 57-65). در مقطع پس از سقوط رضاشاه دید که با وجود برداشته شدن کنترل دولتی پس از شهریور ۲۰، گروه‌های اپوزیسیون مذهبی، ملی و چپ علی‌رغم ورود به عرصه سیاسی، در مقابل دربار و گروه‌های محافظه‌کار، تا مدت‌ها از انسجام، سازمان‌یافتگی و رهبری قدرتمند برخوردار نبودند. دولت‌های نئوپاتریمونیا اگر ذیل سیاست حامی‌پروری، گروه محدود را به اوج می‌رسانند و ذیل سیاست هراس، عده‌ای دیگر را به نابودی می‌کشانند، در مقابل اکثریت جامعه مشی «سیاست‌زدایی» را در پیش می‌گیرند. این دولت‌ها به‌واسطه هویت ایدئولوژیکی ضعیف، پایگاه اجتماعی محدود و شکنندگی بالا، علاقه‌ای به بسیج اجتماعی و توده‌ای ندارند (شهابی و لینز، ۱۳۸۰: ۵۹). رویکرد آنها در مقابل بدنه

اصلی جامعه سیاست‌زدایی و منفعل ساختن توده به‌عنوان زمینه‌ای برای حفظ ثبات سیاسی است.

نتیجه

این مقاله بر مبنای نقدی از نظریات مسلط در زمینه ماهیت دولت و رابطه آن با جامعه در ایران ماقبل مدرن در پی تحلیلی از تحولات دولت ایرانی در جریان مواجهه آن با مدرنیته و نوسازی ساخت دولتی بوده است. ما به اتکای خوانش بازسازی‌شده مایکل مان و جوئل میگدال از ماکس وبر نشان دادیم که روایت غالب در آثار وبر (و نیز نظریه‌پردازان استبداد شرقی) از ماهیت دولت سنتی به‌عنوان یک دولت بوروکراتیک و قدرتمند در مقابل جامعه منفعل و فاقد توان، تا چه اندازه از واقعیت تاریخی بسیاری از جوامع از جمله ایران دور است. در عین حال تلاش ما آن بود که نشان دهیم در تحلیل وبری از دولت شرقی و ایرانی به‌عنوان دولت‌های پاتریمونیا، حقایقی نهفته است که به اتکای آن ضمن توضیحی از ماهیت دولت سنتی، می‌توان به درک بخشی از مهم‌ترین مؤلفه‌های اولین دولت مدرن ایرانی دست یافت. دولت سنتی ایران با آنکه دولتی با قدرت زیرساختی (زیرساخت‌های مالی، نظامی، بوروکراتیک و تکنولوژیک) پایین بود، دولتی شخص‌مدار، مبتنی بر خاندان‌سالاری، سیطره مناسبات حامی‌پرورانه حاکم و دربار شاهی با کارگزاران و اتباع و حتی‌الامکان مبتنی بر عملکرد خودسرانه بود که تداوم خود را از طریق مجموعه‌ای راهبردهای سیاسی مطابق با روحیه و مناسبات پاتریمونیا تضمین می‌کرد.

در بخش دوم نشان دادیم که پادشاهی سنتی ایرانی در مواجهه با عصر جدید و استقرار اولین دولت مدرن چه سرنوشتی یافت. برخلاف روایت‌هایی که به‌نحوی یکسویه بر مقوله گسست این دولت از مناسبات سنتی تأکید می‌کنند و این دولت را دولتی مشابه دولت آتاتورک در نظر می‌گیرند و روایت‌هایی که بر عنصر تداوم تأکید دارند و دولت پهلوی را ادامه حکمرانی استبدادی ایرانی می‌دانند، این مقاله تلاش کرده است تا همزمانی و درهم‌تنیدگی گسست و تداوم را در سرشت دولت پهلوی نشان دهد. بر این اساس، شکل‌گیری تلفیقی بدیع و درهم‌تنیده از عناصر، مؤلفه‌ها و ساختاری‌های نهادی موجود در پاتریمونیا لیسم سنتی ایرانی و مؤلفه‌ها و ساختاری دولت مدرن را ویژگی کلیدی این دولت دانسته‌ایم. این تلفیق بدیع فراهم‌آورده الگویی ویژه از دولت مدرن جهان سوم است که نظریه‌پردازان نئوبری دولت از آن تحت عنوان نئوپاتریمونیا لیسم یاد می‌کنند. وجه مشخصه نئوپاتریمونیا لیسم از نگاه این مقاله، تلفیق خلاقانه ویژگی‌هایی عمده نهادی پاتریمونیا لیسم سنتی چون شخص‌محوری، خاندان‌سالاری، سیطره مناسبات حامی‌پرورانه با ابزارهای و نهادهای دولت مدرن است. در

اینجا بهره‌گیری از فرایند نوسازی نهادی و استقرار نهادهای مدرن، ضمن آنکه ساخت دولت را در برابر جامعه تقویت می‌کند، به شخص حاکم و خاندان او اجازه می‌دهد تا نفوذ خود را بر دولت و جامعه تعمیق کنند.

این فرایند متضمن بدل کردن نهادهای دولت مدرن به ابزارهای قدرت شخصی است که از طریق مسلط کردن مناسبات حامی‌پرورانه بر فرایند دولت-ملت‌سازی و نوسازی صورت می‌گیرد. مقتضای این فرایند از یک سو ثروت‌اندوزی شخصی و خاندانی به‌منظور فراهم آوردن منابع لازم برای حامی‌پروری و از سوی دیگر قرار گرفتن حاکم و دربار او در مرکزیت ساختار دولتی برای تضمین وابستگی نهادها و کارگزاران به خاندان حاکم است. تهی کردن نهادهای جدید از معنای مدرن آنها و بدل کردن آنها به ابزار تداوم حکمرانی خاندانی یکی از نتایج این تجربه است. ذیل مناسبات حامی‌پرورانه حاکم و خاندانش با کارگزاران اداری نظامی و نیز برخی از گروه‌های اجتماعی، تجربه دولت رضاشاهی، به شکل‌گیری گروه کوچکی صاحبان قدرت و ثروت منجر شد که شامل شاه، خاندان سلطنتی، سران ارتش، کارگزاران عمده بوروکراسی، زمین‌داران و بازرگانان عمده می‌شد. ویژگی این گروه شکل دادن به یک شراکت موفق با دربار پهلوی بود؛ شراکتی ذیل مناسبات حامی‌پرورانه که به‌واسطه آن این گروه در مقابل وفاداری به خاندان حاکم، از مواهب و فرصت‌های سیاسی و اقتصادی شایان توجهی بهره‌مند شدند. اگر حامیان، پادشاه حمایت خود را دریافت کردند، مخالفان نیز از روی دیگر دولت نئوپاتریمونیا یعنی هراس‌افکنی و سیاست‌زدایی بهره‌مند شدند.

این فرایندهای پیچیده در مسیر دولت-ملت‌سازی ایرانی دارای نتایج درازمدت تاریخی است که بخش مهمی از آنها تاکنون تحلیل نشده است. افرادی چون ساموئل هانتینگتون در تحلیل خود از وضعیت آنچه وی «پادشاهی‌های نوساز» می‌خواند، از آینده تاریک آنها به‌واسطه نارسایی نهادی ناشی از تداوم ویژگی‌های نهادی پادشاهی سنتی در کنار چالش‌های ناشی از نوسازی سخن گفت. تحلیل‌های افرادی چون پرواند آبراهامیان و تیم مک دانیل از وقوع انقلاب اسلامی بر نارسایی‌هایی نهادی چنین رژیم‌هایی استوار شده است. افرادی چون خوان لینز، آلفرد استپان و ریچارد اسنایدر بر این امر تأکید می‌کنند که به‌واسطه شخص‌محوری، فقدان نهادینگی، پایگاه اجتماعی محدود و نابرابری گسترده، گذار مسالمت‌آمیز به دموکراسی در این رژیم‌ها بسیار دشوار خواهد بود. از این‌رو آنها معتقدند احتمال وقوع انقلاب در رژیم‌های نئوپاتریمال و نئوسلطانی بیش از سایر رژیم‌های غیردموکراتیک است.

لینز و استپان عنوان می‌کنند که این رژیم‌های به‌واسطه آن میان بردن جامعه مدنی، حذف نخبگان مخالف، تخریب ساختارهای قانونی، غلبه دادن الگوهای حامی‌پرورانه، شکل دادن به شبکه‌های قدرتمند ذی‌نفع در حفظ اقتدار نهادهای مسلط پیشین، افزایش شدید میزان نابرابری،

بی‌اعتبارسازی و از میان برداشتن نهادهای حل‌منازعه، تضعیف شدید قابلیت‌های نهادهای چون بوروکراسی و ارتش، شانس تثبیت دموکراسی‌های نوپا را در دوران پس از خود را به حداقل می‌رسانند. تحلیل‌گرانی چون فخرالدین عظیمی از چنین زاویه‌ای به تأثیر مخرب میراث نهادی و اقتصادی برجای‌مانده از عصر رضاشاه بر کاهش شانس دموکراسی شکننده بعد از شهریور ۲۰ برای تثبیت شدن پرداخته‌اند.

ماکس ویر از تأثیر مخرب دستگاه اداری پاتریمونیال بر از میان برداشتن امکان شکل‌گیری سرمایه‌داری و توسعه در کشورهای شرقی سخن گفته است. به تأسی از این بحث، نهادگرایی چون نورث، اوانز، کولی، عجم اوغلو نشان داده‌اند که غلبه رژیم‌های غارتگر و بوروکراسی‌های با کیفیت نهادی اندک و مبتنی بر مناسبات حامی‌پرورانه (در مقابل دولت‌های توسعه‌گرا و بوروکراسی‌های کارآمد) از مهم‌ترین موانع توسعه در بخش عمده‌ای از کشورهای جهان سومی بوده است. این ساختارها تا حدود زیادی محصول تداوم و بازتولید الگوهای حامی‌پرورانه و غیرعقلایی نظام‌های حکمرانی سنتی در دوران جدید این کشورهاست. از چنین منظری می‌توان تاریخ توسعه و ناکامی دستگاه دولتی در ایران برای تحقق یک فرایند توسعه خوانش کرد؛ موضوعی که نویسنده آن را به فرصت دیگری وا می‌گذارد.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹). ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
۲. ----- (۱۳۹۳). «استبداد شرقی: بررسی ایران عصر قاجار»، در: مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ترجمه سهیلا ترابی، تهران: شیرازه.
۳. آپتون، جوزف (۱۳۵۸). تاریخ نوین ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نیلوفر.
۴. اشرف، احمد (۱۳۵۹). موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه، تهران: زمینه.
۵. الگار، حامد (۱۳۶۹). دین و دولت در ایران: نقش علما در دوره قاجار، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.
۶. اندرسون، پری (۱۳۹۲). تبارهای دولت استبدادی، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: ثالث.
۷. اوانز، پیتر (۱۳۸۲). توسعه یا چپاول، نقش دولت در تحول صنعتی، ترجمه عباس مخبر و عباس زندباف، تهران: طرح نو.
۸. باریز، جولیان (۱۳۶۳). اقتصاد ایران ۱۹۰۰-۱۹۷۰، تهران: سازمان برنامه.
۹. بدیع، برتران (۱۳۸۳). توسعه سیاسی، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران: قومس.
۱۰. بشیریه، حسین (۱۳۸۰). موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران: گام نو.
۱۱. بلوشر، ویبرت فون (۱۳۶۳). سفرنامه بلوشر، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران: خوارزمی.
۱۲. بوردیو، پیر (۱۳۸۱). نظریه کنش: دلایل عملی و انتخاب عقلانی، ترجمه مرتضی مردیها، تهران: نقش و نگار.
۱۳. وجی، جان فرانکو (۱۳۷۷). تکوین دولت مدرن، ترجمه بهزاد باشی، تهران: آگاه.
۱۴. پطروشفسکی، ایلیا (۱۳۴۴). کشاورزی و مناسبات ارضی در عهد مغول، ج ۱، ترجمه کریم کشاورز، تهران: دانشگاه تهران.
۱۵. پ. هلوی، رضاشاه (بی‌تا). سفرنامه خوزستان، به خامه فرج‌الله بهرامی، قابل دسترس در سایت: www.rezashah.NI

۱۶. پیرسون، پل (۱۳۹۲). سیاست در بستر زمان، ترجمه محمد فاضلی، تهران: نشر نی.
۱۷. تاپر، ریچارد (۱۳۸۴). تاریخ سیاسی و اجتماعی شاهسون‌های مغان، ترجمه حسن اسدی، تهران: اختران.
۱۸. ترابی فارسانی، سهیلا (۱۳۸۴). تجار، مشروطیت و دولت مدرن، تهران: نشر تاریخ ایران.
۱۹. ترنر، بریان (۱۳۷۹). ماکس وبر و اسلام، ترجمه سعید وصالی، تهران: نشر مرکز.
۲۰. تقی‌زاده، حسن (۱۳۷۱). زندگی طوفانی، به کوشش ایرج افشار، تهران: علمی.
۲۱. توفیق، ابراهیم (۱۳۸۵). «مدرنیسم و شبه پاتریمونیالیسم»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره هفتم، ش ۱۱.
۲۲. سپهر گرگانی، عباس (۱۳۹۴). تاریخ املاک اختصاصی رضاشاه در گرگان، تهران: شیرازه.
۲۳. سعید، بابی (۱۳۷۹). هراس بنیادین: اروپامداری و ظهور اسلام‌گرایی، ترجمه موسی عنبری، دانشگاه تهران.
۲۴. شرابی، هشام (۱۳۹۵). پدرسالاری جدید، ترجمه احمد موثقی، تهران: کویر.
۲۵. عبانی، علی (۱۳۶۶). هزارفامیل، تهران: بوعلی.
۲۶. شهبابی، هوشنگ؛ لیتز، خوان (۱۳۸۰). نظام‌های سلطانی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: شیرازه.
۲۷. شیخ‌الاسلامی، جواد (۱۳۷۹). صعود و سقوط تیمور تاش، تهران: توس.
۲۸. عجم اوغلو، دارون؛ رایبسون، جیمز (۱۳۹۲). چرا کشورها شکست می‌خورند؟ ترجمه پویا جبل عاملی و محمدرضا فرهادی پور، تهران: دنیای اقتصاد.
۲۹. عظیمی، فخرالدین (۱۳۷۱). بحران دموکراسی در ایران، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، تهران: البرز.
۳۰. غنی، سیروس (۱۳۷۷). ایران؛ برآمدن رضاخان، برافتادن قاجارها و نقش انگلیسی‌ها، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نیلوفر.
۳۱. فوران، جان (۱۳۸۰). مقاومت شکننده: تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
۳۲. کاتوزیان، همایون (۱۳۷۹). دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.
۳۳. ----- (۱۳۸۰). نظام پهلوی در ایران، در: نظام‌های سلطانی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: شیرازه.
۳۴. ----- (۱۳۷۳). اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
۳۵. ----- (۱۳۹۳). تضاد دولت و ملت در ایران: نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
۳۶. کارشناس، مسعود (۱۳۸۲). نفت، دولت و صنعتی شدن در ایران، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: گام نو.
۳۷. کرزن، جرج (۱۳۷۳). ایران و قضیه ایران، ج ۱، ترجمه وحید مازندرانی، تهران: علمی و فرهنگی.
۳۸. کرونین، استفانی (۱۳۷۷). ارتش و حکومت پهلوی، ترجمه غلامرضا علی بابایی، تهران: خجسته.
۳۹. لمبتون، آن (۱۳۷۲). تداوم و تحول در سده‌های میانه ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر نی.
۴۰. ----- (۱۳۶۳). سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر.
۴۱. مارتین، ونسا (۱۳۹۰). عهد قاجار: مذاکره، اعتراض و دولت در ایران قرن سیزدهم، ترجمه حسن زنگنه، تهران: ماهی.
۴۲. مارکس، کارل (۱۳۸۳). هیجدهم برومر لویی بناپارت، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر مرکز.
۴۳. متی، رودی (۱۳۹۳). ایران در بحران: زوال صفویه و سقوط اصفهان، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.
۴۴. مجد، محمدقلی (۱۳۸۹). رضاشاه و بریتانیا، ترجمه مصطفی امیری، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
۴۵. منز، بناتریس فوربز (۱۳۹۰). قدرت، سیاست و مذهب در ایران عصر تیموری، ترجمه جواد عباسی، مشهد: دانشگاه مشهد.
۴۶. میلانی، محسن (۱۳۸۱). شکل‌گیری انقلاب اسلامی، ترجمه مجتبی عطارزاده، تهران: گام نو.
۴۷. میگدال، جوئل (۱۳۹۵). دولت در جامعه، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: کویر.
۴۸. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۸). رضاشاه و نظام ایلی در ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۴۹. نورث، داگلاس و همکاران (۱۳۹۶). *خشونت و نظم‌های اجتماعی*، ترجمه جعفرخیرخواهان و رضا مجیدزاده، تهران: روزنه.
۵۰. وبر، ماکس (۱۳۹۳). *اقتصاد و جامعه*، ترجمه عباس منوچهری و همکاران، تهران: سمت.
۵۱. هالیدی، فرد (۱۳۵۸). *دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران*، ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین، تهران: امیرکبیر.
۵۲. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵). *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علم.

(ب) خارجی

53. khavi,Shahrokh (1980). **religion and politics in contemporary Iran: Clergy-state relations in Pahlavi period**. New York.
54. zimi,Fakhreddin (2008). **The quest for democracy in Iran: a century of struggle against authoritarian rule**. Harvard University Press.
55. ananai ,Amin (1961).**The Modernization of Iran, 1921-1941**. Stanford University
56. ratton,Michael and Nicolas van de Walle(1994). **“Neopatrimonial Regimes and Post Colonial Transitions in Africa”**, World Politics, Vol. 46, No. 4, ,
57. ronin,Stephanie (2006). **Tribal politics in Iran: rural conflict and the new state (1921–1941)**. London. Routledge.
58. urtis ,Michael (2009). **Orientalism and Islam: European Thinkers on Oriental Despotism in the Middle East and India**. Cambridge University Press
59. isenstadt,S N (1973). **Traditional Patrimonialism and Modern Neopatrimonialism**. Beverly Hills: Sage Publications.
60. isenberg,Andrew (1998). **“Weberian patrimonialism and imperial Chinese history”**. Theory and Society 27 (1)
61. nalcik, Halil (1992). **“Comments on Sultanism: Max Weber’s Typification of theOttoman Polity”**. Princeton Papers in Near Eastern Studies 1
62. oseph, Richard A (1987). **Democracy and Prebendal Politics in Nigeria: The Rise and Fall of the Second Republic**. Cambridge: Cambridge University Press.
63. inz ,Juan J and Alfred Stepan (1996). **Problems of democratic transition and consolidation**. Johns Hopkins University Press
64. atthee,Rudi (1999). **The Politics of Trade in Safavid Iran: Silk for Silver, 1600-1730**. Cambridge University Press
65. Mann ,Michael (1992). **States, War, and Capitalism: Studies in Political Sociology**. Blackwell
66. ann ,Michael (1986). **The Sources of Social Power**. Volume 1. A History of Power from the Beginning to AD 1760. Cambridge University Press
67. 'Donnel,Gullermo.(1996). **“Illusions About Consolidation”**. Journal of Democracy, Vol. 7, No. 2, April
68. eters,Guy (2002). **The politics of bureaucracy**. London.Routledge.
69. ollard, Elizabeth (2015). **Worlds Together, Worlds Apart**. vol. 1. New York: W.W. Norton & Company, Inc
70. oth,Guenther (1968). **“Personal Rulership, Patrimonialism, and Empire-Building in the New States”**. World Politics,Vol. 20, No. 2 ,Jan.
71. andbrook, Richard (1985). **The Politics of Africa’s Economic Stagnation**. Cambridge
72. heikhholeslami,Reza (1987). **“The patrimonial Structure of Iranian Bureacracy in the late nineteenth century”**. iranian Studies. Vol XI.
73. heobald, Robin (1982). **“Patrimonialism”**, World Politics, Vol. 34, No. 4, July.
74. herkildsen ,Ole (2005). **Understanding Public Management through Neopatrimonialism: A Paradigm for all African Seasons?**, In: Engel, Ulf; Olsen, Gorm Rye, (eds.), *The African Exception*. London: Ashgate.